

«دفتر دلگشا» و تلمیحات شاهنامه‌ای آن*

دکتر رضا غفوری^۱

استادیار دانشگاه حضرت نرجس (س) رفسنجان

چکیده:

«دفتر دلگشا» نام منظومه‌ای است از صاحب شبانکاره‌ای که آن را در قرن هشتم سروده است. شاعر در این منظومه، تاریخ ملوک شبانکاره را از آغاز پیدایش تا اوان حمله مغول به نظم درآورده است. او در آغاز و انجام منظومه خویش مدعی شده که فردوسی را در خواب دیده و به او سفارش کرده تا تاریخ شاهان عصر خویش را به نظم درآورد تا نام او نیز بدین روش جاودان بماند. بنابراین صاحب سرگذشت ملوک شبانکاره را منظوم می‌سازد و از آن‌جا که فردوسی را یگانه راهنمای خود می‌داند، نه تنها بارها از این شاعر بلندآوازه در اثر خویش یاد می‌کند، بلکه از سبک شعری او نیز تقلید می‌نماید.

نگرش عمیق صاحب به شاه‌نامه فردوسی سبب شده است که شاعر بارها در منظومه خویش، به قهرمانان شاهنامه و سرگذشت آنان اشاره نماید و یا آنکه ممدوحان خود را به شاهان و پهلوان شاهنامه تشبیه نماید. بررسی تلمیحات شاهنامه‌ای دفتر دلگشا موضوعی است که در این مقاله بدان می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: دفتر دلگشا، صاحب شبانکاره‌ای، ملوک شبانکاره، شاهنامه، شعر قرن هشتم.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۱۱/۳۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۶/۳۰

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: reza_ghafouri1360@yahoo.com

۱- مقدمه

در بسیاری از متون نظم و نثر گذشته تا به امروز درباره فردوسی و شاهکار ادبی و هنری او اشاره‌های فراوانی شده‌است. از این گذشته از دو قرن پیش تا کنون، با شمار زیادی از پژوهش‌های علمی درباره فردوسی و شاهنامه در قالب کتاب، مقاله، پایان‌نامه روبه‌رو می‌شویم که به زبان فارسی و یا دیگر زبان‌های شرقی و غربی نوشته شده که عمده‌ترین این آثار در مجموعه ارزشمند کتاب‌شناسی فردوسی اثر ایرج افشار معرفی شده است. (افشار، ۱۳۹۰، صص ۲۵۲-۳۵)

بنابر گفته یکی از شاهنامه‌شناسان «از میان آثار ادبی ما هیچ اثری به اندازه شاهنامه فردوسی و دیوان حافظ نتوانسته‌اند در میان توده مردم نفوذ کنند که از میان این دو اثر، باز اثر شاهنامه وسیع‌تر است.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ص ۱۰۵) بنابراین بررسی علمی نفوذ و تأثیر شاهنامه فردوسی بر فرهنگ و جامعه ایرانیان کاری دشوار و طاقت‌فرسا است. اما در یک نگاه کلی و اجمالی می‌توان تأثیر شاهنامه بر ادب، فرهنگ و هنر ایرانیان را به شرح زیر خلاصه کرد:

الف) یکی از مهمترین اثرگذاری‌های شاهنامه فردوسی در عرصه ادبیات فارسی، به نظم درآمدن شمار زیادی از روایات ملی، تاریخی و دینی است که همگی به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده‌اند. آن‌چنان‌که یکی از پژوهشگران در این باره می‌نویسد: «شاهنامه در عین آن‌که نتیجه و ثمره نهضت بزرگ ملی ایرانیان در احیای مفاخر ملی بود، خود نهضت تازه‌ای در نظم داستان‌های حماسی ایجاد کرد و یا به آن نهضت، ادامه حیات داد. زیرا فردوسی پیشرو نهضت و جنبشی شد که به یاری آن، پهلوانان و بزرگان ملی ایران که در بستر فراموشی خفته بودند یک‌باره بر عرصه آمدند و شهرتی عجیب یافتند.» (صفا، ۱۳۵۲، ص ۲۲۸) در شمار این دسته از آثار حماسی، اگر گوینده گرشاسب-نامه را که بیش از دیگر پیروان فردوسی، توانسته است به سبک مستقلی برسد (خالقی-مطلق، ۱۳۶۲، ص ۴۲۱) نادیده بگیریم، دیگر منظومه‌های حماسی ملی، خواه آنان که دارای روایتی اصیل هستند مانند بهمن‌نامه، فرامرزنانه‌های نخست و دوم، کوش‌نامه،

کک کوه‌زادنامه و خواه آنان که ساختگی و متاخر هستند^۱ مانند برزوانامه، بانوگشسب-نامه، شهریارنامه و... اثر تقلید از سبک بیان فردوسی کاملاً دیده می‌شود. (مول، ۱۳۴۵، صص ۳۴-۳۳؛ نلدکه، ۱۳۸۴، ص ۲۳۴؛ خالقی مطلق، ۱۳۹۱، ص ۱۶۲) از این گذشته در منظومه‌های دینی و تاریخی برجای مانده، اثر تقلید از سبک شاهنامه و شیوه بیان فردوسی کاملاً مشهود است و غالباً دیده می‌شود که مصححان این دسته آثار، به تأثیرپذیری این منظومه‌ها از شاهنامه فردوسی اشاره‌ای داشته‌اند.^۲ گذشته از این منظومه‌های حماسی، در بسیاری از نسخه‌های شاهنامه فردوسی با شماری روایت‌های حماسی الحاقی روبه‌رو می‌شویم که به تقلید از سبک فردوسی سروده شده به دست کاتبان و نسخه‌نویسان وارد متن شاهنامه شده است. متأسفانه این دسته آثار به دلیل آن‌که اغلب کوتاه و یا الحاقی به شمار می‌آید، چندان مورد توجه پژوهشگران قرار نمی‌گیرد و یا با دید منفی به آنها نگریده می‌شود. روایت‌هایی مانند پیدایش جشن سده، نبرد رستم با پیل سپید، رفتن رستم به دژ سپند و شمار دیگری از روایت‌های کوچک و بزرگ که در بسیاری از نسخه‌های شاهنامه دیده می‌شود و برخی پژوهشگران الحاقی بودن آنها را ثابت نموده‌اند. از این دسته به شمار می‌آید. (خالقی مطلق، ۱۳۷۲، الف، صص ۱۷۰-۱۲۷؛ همو، ۱۳۷۲، ب، صص ۴۳۸-۴۲۱)

ب) گذشته از منظومه‌های حماسی، نفوذ ادبی و فکری شاهنامه را می‌توان بر بسیاری از گونه‌های ادبی دیگر نیز مشاهده نمود. انواع شعر فارسی با درون‌مایه‌هایی مانند مدح یا منقبت، عرفان، پند و اندرز، داستان‌پردازی، طنز و... همگی از اثر سترگ حماسه‌سرای توس متأثر شده‌اند. اهمیت این تأثیرپذیری آن‌چنان است که برخی از پژوهشگران به بررسی و تحلیل آن پرداخته‌اند. (آیدنلو، ۱۳۹۰، الف، صص ۲۷۳-۲۶۳؛ مینوی، ۱۳۸۵، صص ۱۲۱-۱۱۲؛ مرتضوی، ۱۳۸۵، صص ۱۰۰-۹۸؛ یاحقی، ۱۳۸۸، ب، صص ۱۲۲-۱۰۱)

ج) در بسیاری از آثار گذشتگان، گاه به اختصار و گاه به تفصیل، درباره زندگی فردوسی و چگونگی سرایش شاهنامه و همچنین درباره ناسپاسی محمود غزنوی از

کوشش خستگی‌ناپذیر شاعر مطالبی آمده که بیشتر این روایت‌ها در شماری از آثار پژوهشی دوران معاصر گردآوری شده است. (ریاحی، ۱۳۸۸، صص ۴۱۱-۱۵۳؛ یاحقی، ۱۳۸۸، الف، صص ۲۷۳-۲۵۹؛ آیدنلو، ۱۳۸۷، الف، صص ۶۶-۴۳؛ هم‌چنین دبیرسیاقی، ۱۳۸۴، صص ۳۲۶-۲۰۳)

د) یکی دیگر از جلوه‌های مهم نفوذ شاهنامه بر ادبیات فارسی، تأثیرگذاری آن بر ادبیات عامیانه است. برپایه نظر برخی فولکلورشناسان، شاهنامه سرچشمه بسیاری از آداب، رسوم و بن‌مایه‌هایی است که در فرهنگ عوام و در داستان‌های عامیانه به کار رفته و شاخ و برگ‌های فراوانی یافته است. (محبوب، ۱۳۸۷، ص ۸۰) تأثیر شاهنامه بر ادبیات را توده می‌توان در پیدایش شمار زیادی از داستان‌های حماسی منثور بررسی نمود. داستان‌هایی مانند اسکندرنامه، ابومسلم‌نامه و سمک عیّار همگی متأثر از شاهنامه هستند. (قبادی-نوری، ۱۳۸۶، صص ۹۶-۶۳) هم‌چنین این اثرگذاری‌ها را بر طومارهای نقالی و نیز بر روایات حماسی جاری بر زبان مردم می‌توان مشاهده کرد. (خالقی‌مطلق، ۱۳۹۱، صص ۱۶۵-۱۶۴؛ آیدنلو، ۱۳۹۰، ب، صص ۱۱-۲)

ه) از دیگر موارد نفوذ شاهنامه بر فرهنگ ایرانی، تأثیر چشم‌گیری است که این حماسه بزرگ بر هنر ایرانیان داشته است. شمار بسیاری از مجالس شاهنامه که در بیشتر دستنویس‌های متاخر آن آمده است، همگی بیانگر خلاقیت ذهن و مهارت هنری نگارگران این دسته آثار است. از این گذشته شاهنامه فردوسی بر هنرهای دیگری مانند دیوارنگاری، کاشی‌کاری، لعاب‌گری، حجاری، قالی‌بافی و... اثرگذار بوده است. (آدامووا-گیوزالیان، ۱۳۸۶، صص ۲۷-۲۰؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۹۱، ص ۱۶۵؛ قانع، ۱۳۷۴، صص ۷۹۱-۷۸۷) و هم‌چنین باید از تأثیر شاهنامه بر بسیاری از گویش‌های ایرانی و یا بر زبان‌های دیگر یاد کرد. در شاهنامه‌هایی به زبان‌های لکی و کردی. (شاهنامه لکی، ۱۳۸۴، ص ۱۱؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۸۴، صص ۷۹۷-۷۹۶؛ شاهنامه کردی، ۱۳۸۹، صص ۳۲-۳۱) و نیز آثار حماسی قوم بلوچ (جهان‌دیده، ۱۳۹۰، ص ۱۴۶) تأثیرپذیری از شاهنامه فردوسی کاملاً مشهود است. از این گذشته نفوذ و الهام‌بخشی شاهنامه بر شاعران،

نویسندگان و برخی روایات دیگر سرزمین‌ها آن‌چنان است که شماری از پژوهشگران بدان اشاراتی نموده‌اند. (صفا، ۱۳۵۲، صص ۲۲۷-۲۱۵؛ خالقی‌مطلق، ۱۳۹۱، ص ۱۶۶؛ همو، ۱۳۷۲، ج، ص ۷۶؛ کورویاناگی، ۱۳۷۴، صص ۶۷-۶۳؛ سه‌رامی، ۱۳۷۴، صص ۱۰۹-۱۰۵؛ سیمیدچیوا، ۱۳۷۴، صص ۱۱۵-۱۱۵؛ رجب‌زاده، ۱۳۷۴، صص ۳۷۳-۳۶۷؛ نوشاهی، ۱۳۷۴، صص ۶۰۳-۵۹۷؛ محمدخان، ۱۳۷۴، صص ۶۶۱-۶۴۷؛ عابدی، ۱۳۷۴، صص ۶۸۵-۶۷۷)

۲- پیشینه تحقیق

چنانکه اشاره شد تاکنون مقالات بسیاری دربارهٔ اثربخشی شاهنامهٔ فردوسی بر سایر آثار ادبی ایران و جهان به رشتهٔ تحریر درآمده است. یکی از مهمترین حوزه‌های پژوهشی در این زمینه، آن‌دسته از مقالاتی است که دربارهٔ تلمیحات و اشارات شاهنامه‌ای برخی شاعران نوشته شده است. در حدود بررسی نگارنده، عمده‌ترین این مقالات که از دههٔ اخیر تا به امروز نوشته شده به شرح زیر است:

الف) چند مقاله دربارهٔ تلمیحات شاهنامه‌ای شاعران کلاسیک ادبیات فارسی مانند قطران تبریزی (آیدنلو، ۱۳۸۵، صص ۱۴۱-۱۱۱) ناصر خسرو (مشتاق‌مهر-آیدنلو، ۱۳۸۶، صص ۲۱۸-۱۹۵) خاقانی (آیدنلو، ۱۳۸۳، ب، صص ۳۶-۷) قانعی (همو، ۱۳۸۷، صص ۱۶۱-۱۳۳) میرزا عبدالله شکوهی (همو، ۱۳۸۶، الف، صص ۱۹-۱۲) مسعود سعد سلمان (محمدی‌افشار، ۱۳۸۹، صص ۱۸۱-۱۵۷) و نیز دربارهٔ گویندهٔ سام‌نامه (رویانی، ۱۳۹۰، صص ۱۶۴-۱۳۷) نوشته شده است.

ب) هم‌چنین دربارهٔ نویسندگان و شاعران دوران معاصر باید به دو مقاله از محمدجعفر یاحقی با همکاری برخی دانشجویان تحصیلات تکمیلی دربارهٔ علی‌اکبر دهخدا (واعظ‌زاده- یاحقی، ۱۳۹۲، صص ۲۸-۱) و ملک‌الشعراى بهار (صادقی محسن‌آباد - یاحقی، ۱۳۹۰، صص ۸۶-۶۵) اشاره کنیم.

۳- معرفی منظومه «دفتر دلگشا»

«دفتر دلگشا» حماسه‌ای است تاریخی که به تقلید از شاهنامه فردوسی و به همان وزن و شیوه سروده شده است.

از زندگی سراینده دفتر دلگشا آگاهی چندانی نداریم؛ همین اندازه می‌دانیم که نام او «صاحب» و از دبیران حکومت «شبانکاره‌ای» بوده و منظومه خود را در قرن هشتم سروده است.

سرزمین شبانکاره در شرق فارس، جنوب کرمان و شمال هرمزگان، از سال ۴۴۸ ه. ق تا ۷۵۶ ه. ق قلمرو حکومتی محلی بود که به نام شبانکارگان یا ملوک شبانکاره در تاریخ ایران معروفند. در طول سه قرن حکومت این سلسله، بیش از ۲۰ پادشاه بر این سلسله حکومت کردند. (نصراصفهانی، ۱۳۸۱، ص ۴۴) سرگذشت قوم شبانکاره را می‌توان در سه بخش تقسیم نمود: الف) دوره‌ای که هنوز بزرگان شبانکاره در خط سیاست و حکومت قرار نگرفته‌اند و مانند بسیاری از ملوک الطوائفان روزگار، خود را از نژاد اردشیر بابکان می‌دانستند. ب) بخش دوم دوره‌ای است که طوایف شبانکاره در سرزمینی به نام خود، شهرت و آوازه تاریخی به دست آوردند و در امور سیاسی آن دوران نفوذ چشمگیری داشته‌اند. ج) دوره پس از حمله چنگیز به ایران، که سرزمین شبانکاره تحت سیطره قوم مغول قرار گرفت و شاهان و امیران آن، به صورت حکام و والیان مغول درآمدند. (تکمیل همایون، ۱۳۵۷، الف، صص ۵۶-۵۴)

فرمانروایان شبانکاره‌ای که تا پیش از تازش مغول به صورت مستقل حکمرانی می‌کردند، برای برپایی عدالت و دادگری تلاش وافری داشتند. آنان به اصول و مبانی دینی معتقد بودند و علما و دانشمندان را محترم می‌شمردند. اما پس از حمله مغول، شاهان شبانکاره به این نکته کمتر توجه داشتند. «قطب‌الدین» نخستین شاه شبانکاره در دوره پس از مغول و اولین کسی است که رسم دین‌داری شبانکاره‌ها را رها نمود و به باده‌گساری و خوشگذرانی پرداخت. پس از او نیز آسایش طلبی و عیش و نوش و عدم رسیدگی به امور مهم و هم‌چنین بی‌توجهی به اندیشمندان دنبال گردید. بدیهی است که

صاحب و امثال او دیگر جایگاهی در دستگاه شبانکاره نداشتند و از آنجا که خاطرات خوب شاهان شبانکاره پیش از مغول، در اذهان مردم و یا دست کم در یاد اندیشمندان آن دوران باقی مانده بود، بنابراین صاحب دست به کار شد و دوران طلایی حکومت شبانکاره را که همان دوران پیش از حمله مغول بود به نظم درآورد تا نام بزرگان فراموش نشود. به همین دلیل است که می‌بینیم دفتر دلگشا از ابتدای حکومت شبانکارگان آغاز می‌گردد و با تازش مغول به ایران به پایان می‌رسد.

از آنجا که اسناد و مدارکی که درباره تاریخ ملوک شبانکاره به ما رسیده اندک است، بنابراین منظومه دفتر دلگشا نه تنها درباره ادبیات قرن هشتم اهمیت بسیاری دارد، بلکه برای پژوهش درباره تاریخ فرمانروایان این سلسله که تاریخ‌نویسان حق آن را چنان‌که بایست ادا نکرده‌اند؛ دارای فواید بسیار است و از کتاب‌های مهم زبان فارسی است که به دست آوردن آن را باید از غنایم روزگار دانست. (نفیسی، ۱۳۳۹، ص ۶۵۵)

این منظومه که به نام «دفتر دلگشا» اشتهار دارد در اردیبهشت سال ۷۲۰ به پایان رسیده است و شمار ابیات آن در حدود یازده‌هزار بیت است و سیر تاریخی آن تا وقایع دوران سلطنت شاه مظفر شبانکاره می‌رسد. (همو، ۱۳۶۳، ص ۷۶۷)

درباره صاحب باید گفت او دبیری بوده است شاعر و در امر شاعری نیز تا حدودی چیره‌دست. او در دیوان نظام‌الدین طیب شاه شبانکاره‌ای، دبیر و مدتی هم صاحب دیوان بوده است. (هادی‌زاده، ۱۹۶۵، ص ۱۱) صاحب از یک‌سو مردی آزاده به نظر می‌رسد و از سوی دیگر پای‌بند دیوانیان بوده است. این تناقض در سراسر منظومه‌اش آشکارا دیده می‌شود. (تکمیل‌همایون، ۱۳۵۷، ب، ص ۷۹) هم‌چنین به نظر می‌رسد از نظر اجتماعی و شغلی در موقعیت مناسبی نبوده و ابنای زمان و همکاران او، آن‌سان که باید قدر و منزلتش را نمی‌شناخته‌اند... از شاهان و امیران منطقه نیز دل‌خوشی نداشته است؛ البته نه در مواضع انسانی ناصر خسرو و فردوسی، بل در موقعیت دبیری که به هر صورت رانده دستگاه بوده و به شاعری روی آورده است تا هم حفظ جان و هم توشه دنیا فراهم آورد و چون در این انتخاب نیز شکست خورده، از اینرو به

توحید گرویده است. (تکمیل همایون، ۱۳۵۷، ج، صص ۲۱-۲۰) با این حال صاحب که قدرت سیاسی شبانکارگان را در افول و سقوط می‌بیند و قدرت رشد یابنده سیاسی را در نزد مغولان درمی‌یابد، برخلاف ارزش‌های ملی و دینی، قلم، ذوق و احساس خویش را در خدمت آنان قرار می‌دهد و به در یوزگی بیگانگان می‌شتابد و به ستایش کسانی می‌پردازد که اثرات شوم آنان هنوز در جامعه ایران باقی مانده است. (همو، ج، ص ۲۱)

۴- اشارات شاهنامه‌ای دفتر دلگشا

پیشتر اشاره شد دفتر دلگشا یکی از منظومه‌های حماسی تاریخی است که به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده است. برپایه گفته یکی از پژوهشگران «بعد از حمله مغول، پیروی از شاهنامه فردوسی، در مسیر سرودن منظومه‌های تاریخی افتاد. از تحوّل وضع فکری و فرهنگی که بگذریم، گویا این تصوّر حاکم بوده که داستان‌های کهن همه به نظم درآمده و چیزی ناگفته نمانده است. این بود که شاعران همّت به نظم حوادث دوره‌های تاریخ نزدیک به عصر خود پرداختند.» (ریاحی، ۱۳۸۷، صص ۳۴۰-۳۳۹)

صاحب نیز یکی از شاعران و دبیران درباری بود که چون اوضاع زمانه خویش را نامساعد می‌دید بر آن شد که تاریخ شاهان گذشته را به نظم درآورد تا یاد و خاطره آنان را زنده نگه دارد. در دفتر دلگشا بارها به قهرمان شاهنامه و داستان‌های آنان اشاره می‌شود؛ آن‌چنان‌که می‌توان گفت تلمیحات شاهنامه‌ای این منظومه، نسبت به دیگر منظومه‌های حماسی تاریخی و دینی، از بسامد بیش‌تری برخوردار است. در این منظومه به شاهان و پهلوانان زیر اشاره شده است: آبتین، اردشیر، اسفندیار، اسکندر، افراسیاب، بهمن، بیژن، پیران، جمشید، داراب، رستم (گاهی به جای آن تهمتن آمده است)، زال، ساسان، سام، سهراب، سیاوش، ضحاک، طوس، فریدون، کریمان، کشواد، کی خسرو، کی قباد، کی کاووس، کیومرث، گرسیوز، گرگین، گشتاسب، گیو، نریمان، نوشیروان و هومان.

در یک بخش‌بندی کلی، تلمیحات شاهنامه‌ای دفتر دلگشا به شرح زیر است:

۱-۴- اشاره به فردوسی

صاحب در دفتر دلگشا بارها به فردوسی حماسه‌سرای بزرگ ایران اشاره کرده که این اشارات شامل موارد زیر است:

الف) در خواب دیدن فردوسی و برانگیختن صاحب به سرودن کتاب صاحب در آغاز و انجام منظومه خویش دو بار به این نکته اشاره دارد که فردوسی را در خواب دیده و او را به سرودن نامه شاهان تشویق نموده است:

چنان دید چشمم به خواب اندرون	دمیده بر آتش چو دریای خون
بیامد یکی مرد چون آفتاب	به کردار.....
... مرا پاسخ آورد مرد کهن	که فردوسی‌ام با تو گویم سخن...
به نظم آوری داستانی چو آب	که هرگز کس آنرا نگوید جواب

(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، صص ۹۲-۹۱)

ب) در خواب دیدن فردوسی و شکایت از قدرناشناسی محمود غزنوی برپایه روایت دفتر دلگشا، فردوسی پس از تشویق صاحب به سرودن تاریخ شاهان، از قدرناشناسی محمود غزنوی نسبت به خود نیز یاد می‌کند. درخور ذکر است در این بخش از روایت، ابیاتی آمده است که مضمون برخی از آنان با مضمون بیت‌های هجوتامه منسوب به فردوسی نزدیکی دارد و این احتمال وجود دارد که صاحب در سرودن این ابیات از هجوتامه بازمانده از فردوسی و یا منسوب بدو متأثر بوده است:

چو فردوسی آمد به خوابم نخست	چنین گفت با من یکایک درست
که از کار پیشینه اندازه گیر	جهان پیش خود چون گلی تازه گیر...
چو من در زمانه مبادا کسی	که چون من جفا دیده خواهد بسی
که محمود غزنی مرا شاه بود	ز بود و وجود من آگاه بود...
پس از رنج سی‌ساله در خدمتش	که بردم ندیدم حق خدمتش
اگر شاه بودی چو من پاک‌دین	مرا تخت دادی و تاج و نگین

- بهای فقاعی به من داد شاه که رویش سیه باد و گنجش سیاه
(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، صص ۵۰۹-۵۰۸)
- ج) گاهی به ارواح فردوسی سوگند می‌خورد و از شیوهٔ نغز سخنوری خویش
سخن می‌گوید:
- به ارواح فردوسی پاک‌مغز به سلک اندر آرم سخن‌های نغز
(همان، ص ۲۴۷)
- برافشانم از خامه چندین گهر به ارواح فردوسی نامور
(همان، ص ۳۱۸)
- د) صاحب، فردوسی را راهنما و هدایت‌گر خود می‌داند و این راهنمایی را لطف
الهی می‌شمارد:
- نظر کرد در من به رحمت خدای که فردوسی آمد مرا رهنمای
(همان، ص ۳۵۰)
- چنین گفت با من خجسته‌سروش که جز نام فردوسی پاک‌هوش
مگوی اندر این بحر گوهرفزای که فردوسی آمد تو را رهنمای
(همان، ۱۳۸۹، ص ۵۱۰)
- ه) از این گذشته گاهی نامی از فردوسی می‌آورد و ابیات شاهنامه را تضمین
می‌کند:
- نگه کن که فردوسی نام‌جوی نویسد به زرنامهٔ مشک‌بوی
فریدون فرخ‌فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش برد آن فرهی تو داد و دهش کن فریدون تویی
(همان، ص ۴۸۶)
- اما گاهی دچار اشتباه می‌شود، مثلاً بیت زیر را از زبان فردوسی آورده حال آن‌که از
بوستان سعدی است. (سعدی، ۱۳۸۹، ص ۲۰۱) احتمال دارد به دلیل آن که این منظومه

به بحر متقارب و هم وزن شاهنامه است بیت زیر در نتیجه بی‌توجهی کاتبان وارد دست‌نویسی از شاهنامه شده بوده که صاحب آن را در اختیار داشت:

نگه کن که فردوسی هوشمند به شهنامه اندر چه گفته‌است پند
اگر مشک خالص تو داری نگوی که گر هست خود فاش گردد به بوی

(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، ص ۴۱۶)

و) اگرچه صاحب به فردوسی ارادت خاص دارد، اما در بیت مفاخره‌آمیز زیر مدعی شده است که سخن خود را از سخن فردوسی بالاتر می‌برد:

چو گوهر به سلک اندر آرم سخن ز فردوسی اندر گذارم سخن

(همان، ص ۱۴۶)

۲-۴- به‌کارگیری مضامین و اشارات شاهنامه‌ای در مدح

در ادبیات فارسی بسامد این مضمون نسبت به دیگر مضامین شعر مدحی بیشتر است؛ آن‌چنان‌که یکی از پژوهشگران می‌نویسد: «یکی از مهمترین انواع بهره‌گیری از شاهنامه- و شاید از نظر بسامد پرتکرارترین گونه- استفاده از اسامی شاهان و پهلوانان و عناصر داستان‌های آنان برای ستایش ممدوحان در قصاید مدحی شعر فارسی است که از غایت کاربرد به صورت یکی از سنت‌های مدیحه‌سرایی درآمده است. در این شیوه شاعران با توجه به روحیه ملی یا غیر ملی ممدوح، محیط ایرانی‌گرا یا ایران‌گریز دربار و سرانجام منش فکری و فرهنگی خود، یا با رعایت احترام و اعتدال، ممدوحان را فقط به شخصیت‌های شاهنامه تشبیه کرده‌اند و یا با ترک ادب ملی آنها را بر یلان و شهریاران حماسی- اساطیری ایران ترجیح داده و با چاپلوسی رستم و فریدون و کی خسرو و سام و ... را در برابر فرمان‌روایان خودکامه خوار کرده‌اند.» (آیدنلو، ۱۳۹۰، الف، ص ۲۶۵) عمده‌ترین مضامین تلمیحات شاهنامه‌ای که صاحب در مدح به کار می‌گیرد به شرح زیر است:

الف) برتری قدرت جنگاوری ممدوح بر پهلوانان شاهنامه

گاهی شاعر حماسه‌سرا برای بزرگداشت ممدوح خویش، قهرمانان شاهنامه را

خوار نمی‌کند؛ بلکه ممدوح خویش را از نظر جنگاوری، از پهلوانان شاهنامه برتر می‌شمارد. این مضمون در شعر صاحب بسامد زیادی دارد. در زیر به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم:

چون او خود نپرورد پروردگار	چو بهرام جنگی ندیدم سوار
نه سهراب رستم نه سام سوار	نه رستم به مردی نه اسفندیار
(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، ص ۴۳۱)	
نه سام و نه رستم نه اسفندیار	نماند کسی پیش او پایدار
(همان، ص ۴۷۵)	

(ب) انتساب نژاد ممدوحان به قهرمانان شاهنامه

افتخار به نژاد شاهی و پهلوانی یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگ ایران باستان است. برای مثال داریوش در کتیبه بیستون، از نیاکان خویش نام می‌برد و با افتخار یادآور می‌شود که همه آنان شاه بوده‌اند. (شارپ، ۱۳۸۴، صص ۳۳-۳۲) ساختن نسب-نامه‌های ساختگی در آغاز دوره اسلامی در میان خاندان‌های کوچک و بزرگ، متأثر از این اندیشه کهن بوده است. در شاهنامه در داستان رستم و اسفندیار، هردو پهلوان به نژاد شاهی و پهلوانی خویش افتخار می‌کنند. در بسیاری از منظومه‌های حماسی دیگر ایران نیز این مضمون دیده می‌شود. صاحب نیز در دفتر دلگشا بارها به نژاد قهرمانان منظومه خویش اشاره می‌کند هرچند که بیشتر آنان ساختگی به نظر می‌رسد:

مبارز پدر گوهر اردشیر	به گاه نبرد ازدهای دلیر
(همان، ص ۴۵۰)	
سرافراز و نام‌آور و پیشرو	هم از گوهر بیژن و گیوگو
(همان، ص ۲۴۹)	
سه گرد سرافراز با کیمیا	که گرگین میلاد بدشان نیا
(همان، ص ۲۴۹)	

ج) همانندی ممدوحان و قهرمانان شاهنامه

آن‌چنان‌که پیش‌تر اشاره شد این مضمون یکی از پرکاربردترین مضامین در شعر مدحی است. اغلب در این دسته از تشبیهات، قهرمانان شاهنامه به عنوان مشبّه‌به به کار برده می‌شوند. بدیهی است در این‌گونه تشبیهات از شاهان و پهلوانانی یاد می‌شود که نسبت به دیگران فرّه‌مندترند:

چو اسفندیار اندر آمد به صف ز خون جگر اندر آورد کف

(صاحب شبانکاره‌ای، ص ۱۲۹)

سپه‌کش ز پیش و سپهبد ز پس توگفتی که شاه اردشیر است و بس

(همان، ص ۱۴۵)

تهمن صفت شاه مسعود نام که در جنگ بودی به کردار سام

(همان، ص ۲۴۸)

به گوهر بنام و به شاهی تمام به لشکر چو رستم هزارش غلام

(همان، ص ۹۹)

مظفر به نام و مظفر گوهر مظفر ظفر شاه جمشید فر

(همان، ص ۱۹۰)

د) بی‌همتا بودن ممدوح از گذشته‌های دور

یکی از دیگر مضامینی که بارها صاحب در مدح به‌کار می‌برد چنین است که ممدوح خویش را یگانه روزگار می‌داند و با ذکر شاهان نامدار شاهنامه یادآور می‌شود که آنان با وجود داشتن حشمت و شوکت بسیار، از دیدن و یا داشتن چنین قهرمانی بی‌بهره بوده‌اند و یا آن‌که تاکنون تخت شاهی ایران از گذشته‌های دور تا کنون، چنین پادشاهی را ندیده است:

فریدون و جمشید و افراسیاب ندیدند از این‌سان یل پاک‌زاد

(همان، ص ۹۹)

چُنو تخت شاهی ندارد به یاد
ز جمّ و فریدون و از کی قباد
(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، ص ۲۲۳)
ز گاه کیومرث تا اردشیر
چو تو شهریاری نیامد دلیر
(همان، ص ۲۷۴)

۳-۴- اشاره به داستان‌های شاهنامه

در دفتر دلگشا بارها به برخی داستان‌های شاهنامه به اختصار و یا به بخشی از این روایات اشاره شده که فهرست‌وار چنین است: رفتن بهمن نزد رستم در شکارگاه (همان، ص ۱۷۳) داستان بیژن و منیژه. (همان، ص ۲۵۹) رفتن رستم به مازندران (همان، ص ۱۲۵) رفتن رستم به هاماوران (همان، ص ۱۹۸) رفتن رستم به شکارگاه افراسیاب (همان، ص ۱۵۱) نبرد رستم با اکوان دیو (همان، ص ۲۵۵) اشاره به کشته شدن ایرج (همان، ص ۳۸۴) نبرد رستم با دیوسپید (همان، ص ۴۳۰) نبرد رستم و اسفندیار (همان، ص ۴۴۴) نبرد رستم و سهراب (همان، صص ۴۲۹-۴۴۴) داستان سیاوش (همان، ص ۳۱۳) بی‌خردی کی‌کاووس (همان، ص ۱۲۹) خشم کاووس نسبت به رستم (همان، ص ۳۶۶) به کین‌ورزی گرسیوز به سیاوش (همان، ص ۳۱۴) بیدادگری گرگین نسبت به بیژن (همان، ص ۲۵۹) به مویه گشتاسب بر اسفندیار (همان، ص ۳۷۹) داستان سیاوش و ازدواج او با فریگیس (همان، صص ۳۱۴-۳۱۳)

۴-۴- اشاره به رفتار و حالات روانی قهرمانان شاهنامه

یکی از ویژگی‌های تشبیهات صاحب که از نظر بررسی صورخیال نیز دارای اهمّیت است به‌کارگیری مشبّه‌به‌هایی است که وجه‌شبه آنان، بیانگر حالات رفتاری و یا روانی قهرمانان شاهنامه است. توضیح آن‌که شاعر در این دسته از تشبیهات، قهرمانان شاهنامه را مشبّه‌به تشبیهات خود قرار می‌دهد، امّا وجه‌شبه این تشبیهات قدرت و برتری نیروی جسمانی قهرمان نیست، بلکه برخی حالات رفتاری و یا روانی آن قهرمانان است. مانند نمونه‌های زیر:

- سراپای آن نامور شهریار
به زنجیر دیدش چو اسفندیار
(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، ص ۱۸۷)
- گرفتند مر یک‌دگر را کنار
چو رستم که شد پیش اسفندیار
(همان، ص ۱۹۰)
- سراسیمه شد رستم روزگار
ز پای اندر آمد چو اسفندیار
(همان، ص ۴۴۶)
- به کردار کی خسرو آرد شتاب
که رفتی بر هنگ افراسیاب
(همان، ص ۱۹۴)
- به خشم اندر آمد چو کاووس کی
که با پور دستان درافکند پی
(همان، ص ۳۶۶)
- جهان پهلوانش یکی شهریار
که رفتی به رفتار اسفندیار
(همان، ص ۳۵۱)

۵-۴- اشاره به افسونگری زال

از زال در اوستا یادى نشده اما در متون فارسی غالباً نام او به صورت «دستان» آمده است. (بندهش، ۱۳۸۰، ص ۱۵۱) یکی از پژوهشگران می‌نویسد: «نام دیگر او یعنی دستان، به دلیل هوشمندی بسیارش و نیز به سبب رابطه‌اش با سیمرغ که او را با نیروی سحرآمیز خود یاری می‌داده است؛ در ادب فارسی به معنای ترفند و حيله، هم در مفهوم نیک و هم در مفهوم بد، عجین شده است.» (امیدسالار، ۱۳۸۸، ص ۴۸۳)

برپایه روایت شاهنامه، سام با دیدن فرزند خویش که موی سیاه دارد او را در کنار کوه البرز رها می‌سازد و آن کودک که بعدها از او با نام‌های دستان و زال یاد می‌شود با دایگی سیمرغ پرورش می‌یابد. یکی از پژوهشگران درباره علّت دور افکنده شدن زال به دست سیمرغ می‌نویسد: «سپیدی موی زال پوسته دستان است و درحقیقت باید امری بالاتر از این درکار بوده باشد. محتمل است که زال صاحب فرّه بوده و سام از بیم منوچهر او را از خود دور کرده باشد.» (جیحونی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۴) این فرضیه اعتبار

چندانی ندارد زیرا در شاهنامه نشانه‌ای از کینه‌توزی منوچهرشاه نسبت به شاهان فره‌مند دیده نمی‌شود.

زال مانند برخی شاهان ایران مانند فریدون و کی‌خسرو از امور نهفته جهان تا حدودی آگاهی داشت و مانند آن دو پادشاه اگرچه جادو نبود اما بند و ترفند جهان را می‌شناخت و پیوندی آشکار و نهان با نیروهای مرموز جهان داشت. (حمیدیان، ۱۳۸۷، ص ۲۲۵) با این حال با وجود مقام والای زال، بارها به او صفاتی مانند «بچه دیو»، «زال نیرنگ ساز» و «افسونگر» نیز داده‌اند. (رستگار فسایی، ۱۳۸۸، صص ۴۹۶-۴۹۴) بازتاب این اندیشه در دفتر دلگشا نیز دیده می‌شود:

همانا تو جادوی جنگاوری	که مانند زالی به افسونگری
(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، ص ۴۱۳)	
به پیکار چون دیو جادوگر است	به گفتار چون زال جادوگر است
	(همان، ص ۴۳۰)
تو با نام رستم نه اندر خوری	ولیکن یکی زال افسونگری
	(همان، ص ۴۲۳)

۶-۴- پند و اندرز

یکی دیگر از مضامین تلمیحات شاهنامه‌ای دفتر دلگشا، پند و اندرز و بیان عبرت است. در این دسته از تلمیحات، شاعر با یادکرد سرگذشت قهرمانان نامدار شاهنامه، انسان‌ها را به ناپایداری عمر و بی‌وفا بودن روزگار متنبه می‌سازد:

کجا شد سکندر که گیتی بگشت	از این سو درآمد وزان سو گذشت
	(همان، ص ۴۵۳)
نه رستم بماند نه دیو سفید	ندارد کسی جاودانی امید
	(همان، ص ۵۰۵)
نه شاهی بماند نه بیداد و داد	ز ضحاک تازی چه داریم یاد
	(همان، ص ۱۱۰)

بسی گیو و گودرز و کاووس و طوس نهادند سر زیر خاک فسوس
(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، ص ۴۸۷)

۷-۴- اشاره به کریمان

در برخی منظومه‌های حماسی، از قهرمانی به نام «کریمان» یاد می‌شود. در شاهنامه این واژه معنایی ابهام‌آمیز و دو پهلو دارد، به این معنا که گاهی به نظر می‌رسد کریمان نام پهلوانی از نیاکان رستم بوده است و گاهی نیز صفتی به معنای «بخشندگان و جوانمردان» از آن استنباط می‌شود. واژه «کریمان» در شاهنامه فردوسی دو بار به کار رفته است: نخست؛ در داستان رستم و سهراب:

به بالای سام نریمان بود به مردی و خوی کریمان بود
(فردوسی، خالقی مطلق، ۱۳۸۶، جلد ۲، ص ۱۲۴)

دوم؛ در داستان رستم و اسفندیار:

همان سام پور نریمان بده است نریمان گرد از کریمان بده است
(همان، جلد ۵، ص ۳۴۶)

در برهان قاطع درذیل واژه «کریمان» آمده است: بر وزن نریمان، نام جدّ دویم رستم زال است که پدر نریمان باشد. (خلف تبریزی، ۱۳۶۲، ص ۱۶۳۴) یکی از شاهنامه‌شناسان در مقاله‌ی ممتّعی به بررسی شواهد تاریخی و موارد کاربرد این واژه در برخی متون کهن پرداخته و سرانجام به این نتیجه رسیده است که ظاهراً در تاریخ شاهنامه‌خوانی، از حدود سده هفتم تا برخی پژوهش‌های معاصر، «کریمان» در دو بیت از فردوسی، اسم خاص و نام پدر نریمان دانسته شده است. اما امروز دیگر این گمانه‌زنی را نمی‌توان پذیرفت؛ زیرا کریمان در هیچ یک از مآخذ معتبر به عنوان پدر نریمان یا یکی از پهلوانان گرشاسبی دیده نمی‌شود. (آیدنلو، ۱۳۸۶، صص ۲۰-۱۵)

اما چندی پیش یکی از پژوهش‌گران بر پایه دستنویسی از هفت لشکر به زبان گورانی، به این نتیجه رسیده که واژه کریمان در شاهنامه، اسم خاص است و دو کاربرد

دارد: نخست؛ در داستان رستم و سهراب نام پدر نریمان است. دوم؛ در داستان رستم و اسفندیار نام فرزند هوشنگ است. (اکبری مفاخر، ۱۳۹۰، ص ۳۱)

گذشته از شواهدی که در دو مقاله بالا درباره کریمان آمده است، نگارنده نیز چندین بار با این نام در روایت‌های حماسی ایران روبه‌رو شده است: نخست؛ در یکی از طومارهای نقالی، کریمان زرین‌کلاه، نام شاه طنجه مغرب است. (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱، ص ۷۸۵) دوم؛ در روایت دوم برزنامه جدید نیز از پهلوانی به نام کریمان یاد می‌شود. توضیح آن‌که جهان‌بخش هنگامی که در هفت‌خان دوم خود، برای یافتن جام جهان‌نمای کی خسرو به شهر زرین‌نگار می‌رود؛ با برهمنی آشنا می‌شود. برهمن از پیروزی‌های جهان‌بخش بر دشمنان خود یاد می‌کند؛ اما او را از نبرد با پهلوانی به نام کریمان برحذر می‌دارد:

بدان ای سپهدار فرخنده‌مرد	نتابد کسی پیشت اندر نبرد
مگر آن‌که از تخم نیرم بود	دلیری او هم‌چو رستم بود
در این راه آید همی پیش تو	دلیر و جوان است و هم خویش تو
نشان آن‌که نامش کریمان بود	کریمان ز تخم نریمان بود

(عطایی، بی تا، برگ ۲۵۴ب)

در دنباله داستان با وجود سفارش‌های برهمن، میان جهان‌بخش و کریمان، نبردهای سختی درمی‌گیرد تا اینکه آن‌دو پهلوان با کمک سیمرخ و میانجی‌گری رستم، با یکدیگر آشتی می‌کنند.

سوم؛ در ته‌مین‌نامه بلند^۳، ته‌مین‌ه پس از آنکه به سوی زابل حمله‌ور می‌شود با دیدن زال به نکوهش او می‌پردازد و بدو می‌گوید:

تو گر پور سام نریمان بدی	به کردار هم‌چون کریمان بدی
--------------------------	----------------------------

(ته‌مین‌نامه بلند، بی تا، برگ ۱۹۱ب)

چهارم؛ در بانوگشسب‌نامه، فرامرز در افتخار به نژاد خود می‌گوید:

نیا زال سام نریمان بود
که او از نژاد کریمان بود
(بانوگشسب‌نامه، ۱۳۸۲، ص ۸۳)
پنجم؛ در زرین‌قبا نامه بارها به پهلوانی‌های کریمان و همراهی او با رستم اشاره شده
است. (زرین‌قبا نامه، ۱۳۹۳، صص ۶۷۶-۳۲۱)
در دفتر دلگشا نیز یک‌بار به کریمان اشاره می‌شود که به نظر می‌رسد همان مفهوم
«جوان مردان و بخشندگان» از آن اراده شده است:

یکی نامور مرد بیدار دل
که بیدار بودش به هر کار دل
نریمان به نام و کریمان نژاد
سرافراز و بیدار و با دین و داد
(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، ص ۲۵۶)

۸-۴- اشاره به درفش پهلوانان

در شاهنامه بارها به درفش پهلوانان و نقش‌های روی آنان اشاره شده است.
مهمترین بخش‌هایی از شاهنامه که با تفصیل بیشتری به این موضوع پرداخته شده یکی
در داستان رستم و سهراب (فردوسی، خالقی مطلق، ۱۳۸۶، جلد ۲، صص ۱۵۹-۱۶۲) و
دیگر هنگام سان دیدن کی خسرو سپاه ایران (همان، جلد ۳، صص ۱۹-۲۲) است. برخی
پژوهشگران به تشریح نقوش درفش شاهان و پهلوانان در شاهنامه پرداخته‌اند.
(خالقی مطلق، ۱۳۸۸، صص ۱۶۲-۱۶۱)

در دفتر دلگشا نیز به تقلید از شاهنامه، هنگام لشکر کشیدن شاه مظفر به جهرم، از
پهلوانان سپاه و درفش آنان یاد می‌شود مانند ابیات زیر:

به گرد اندرش لشکری با درفش
دلاور جوانان زرین‌ه کفش
چو بهمن که بد هم ز شهزادگان
سرافراز شیران و آزادگان
درفشی درخشان به پیش اندرش
عقابی که بد اژدها پیکرش...
یکی پیل پیکر درفشی که شیر
نگه کردن او را نیارد دلیسر...
یکی شیر پیکر درفشی دژم
بر او نام شاه آفریدون و جم...

دگر بار پیکر درفشی بنفش درخشان چو خورشید رخشان درفش...
(صاحب شبانکاره‌ای، ۱۳۸۹، ص ۳۸۴)

۹-۴- تلمیحات شاهنامه‌ای دیگر

گذشته از ذکر شاهان و پهلوانان شاهنامه، صاحب در منظومه خویش به «سروش»، «رخش»، «اکوان دیو» و «دیو سفید» نیز اشاره می‌کند که بی‌تردید نام آنها را از شاهنامه فردوسی گرفته است و نه از متون حماسی دیگر. در ذیل به چند مورد اشاره می‌شود:

یکی پیلتن اسب با یال و پر کش از رخس رستم فزون بد هنر
(همان، ص ۲۶۲)

نگه کن به گفتار فرخ سروش که خوش داستانی مرا گفت دوش
(همان، ص ۳۵۰)

پس شیر جنگی برآرد غریو چو رستم که شد پیش اکوان دیو
(همان، ص ۲۵۵)

رسیدم به پیکار دیو سپید وزین سان نگشتم ز جان ناامید
(همان، ص ۴۳۰)

۵- نتیجه‌گیری

برپایه آنچه آمد می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

۱- در دفتر دلگشا که به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده است شمار زیادی از تلمیحات شاهنامه‌ای دیده می‌شود که با توجه به حجم آن می‌توان گفت دفتر دلگشا در به‌کارگیری مضامین شاهنامه‌ای، نسبت به دیگر منظومه‌های حماسی تاریخی و دینی، از بسامد بالایی برخوردار است. هم‌چنین این منظومه، به دلیل اشارات گوناگون به فردوسی و برخی وقایع زندگی او، یکی از منابع مهم در پژوهش‌هایی با عنوان «سر-چشمه‌های فردوسی‌شناسی» به شمار می‌آید.

۲- اگرچه صاحب بارها در منظومه خود، از قهرمان اساطیری ایران یاد می‌کند، اما بی‌تردید یگانه منبع تلمیحات او، شاهنامه فردوسی است و با وجود آن‌که شاعری حماسه‌سرا است، اما از توجه به دیگر منظومه‌های حماسی ملی غافل بوده است؛ زیرا اگرچه بیش از ده هزار بیت سروده، اما تلمیحات حماسی او، به داستان‌های شاهنامه منحصر است و در منظومه او، هیچ نشانی از دیگر روایات منظومه‌های حماسی ایران دیده نمی‌شود. بنابراین می‌توان گفت صاحب بنا بر ادعای خود که فردوسی را در خواب دیده، چنین خواسته است که با به‌کارگیری تلمیحات شاهنامه‌ای، یا توجه و ارادت خود را به حماسه‌سرای ایران نشان دهد و یا آنکه از دیگر منظومه‌های حماسی ایران غافل بوده و آنها را نمی‌شناخته است.

۶- یادداشت‌ها

- ۱- توضیح آنکه منظومه‌های حماسی برجای‌مانده در دو دسته متمایز جای می‌گیرند: دسته نخست حماسه‌هایی هستند که ریشه در روایات پیش از اسلام دارند مانند شاهنامه، گرشاسب‌نامه، بهمن‌نامه و ... دسته دوم حماسه‌هایی هستند که روایاتشان به تقلید از شاهنامه فردوسی سروده شده و در واقع شماری از قهرمانان آنان، ساخته و پرداخته‌ی ذهن نقّالان و داستان‌پردازان دوره‌ی اسلامی است و ریشه در حماسه‌های ملی ایران ندارند. (نحوی، ۱۳۸۰، صص ۳۷۲-۳۷۱؛ همو- غفوری، ۱۳۹۰، صص ۱۸۴-۱۸۳؛ آیدنلو، ۱۳۸۳، الف، ص ۱۷۵)
- ۲- برای دیدن برخی بررسی‌ها درباره‌ی تقلید سبک بیان حماسه‌های دینی و تاریخی از فردوسی بنگرید به: (نوری ازدری، ۱۳۸۱، صص ۶-۵؛ راجی‌کرمانی، ۱۳۸۳، صص ۵۴-۵۱؛ خوسفی، ۱۳۸۲، صص ۱۷-۱۴؛ هاتفی‌خرجردی، ۱۳۸۷، ص ۱۷؛ رستم‌نامه، ۱۳۸۷، مقدمه، چهل و پنج؛ صبوری، ۱۳۸۶، چهل و سه- چهل و چهار؛ تاجر شیرازی، ۱۳۸۵، صص ۱۷-۱۶)
- ۳- برای آگاهی بیشتر درباره‌ی این منظومه بنگرید به: (غفوری، ۱۳۹۲، صص ۱۵۹-۱۴۵)

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

- ۱- آدامووا، ا.ت- گیوزالیان (۱۳۸۶)، نگاره‌های شاهنامه، ترجمه زهره فیضی، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- ۲- آیدنلو، سجّاد (۱۳۹۰)، الف، دفتر خسروان، برگزیده شاهنامه فردوسی، تهران، نشر سخن.
- ۳- افشار، ایرج (۱۳۹۰)، کتاب‌شناسی فردوسی و شاهنامه، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- ۴- بانوگشسب‌نامه (۱۳۸۲)، تصحیح روح‌انگیز کراچی، تهران، انتشارات پژوهش-گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۵- تاجر شیرازی، حسین‌علی (۱۳۸۵)، میکادونامه، به کوشش علی میرانصاری، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- ۶- تقی‌زاده، سیدحسین (۱۳۱۳)، «فردوسی و شاهنامه»، هزاره فردوسی، تهران، نشر دنیای کتاب.
- ۷- تهمینه‌نامه بلند (بی تا)، دست‌نویس شاهنامه موزه بریتانیا، به شماره or.2928.
- ۸- حمیدیان، سعید (۱۳۸۷)، درآمدی براندیشه و هنر فردوسی، تهران، نشر ناهید.
- ۹- جهان‌دیده، عبدالغفور (۱۳۹۰)، حماسه‌سرایی در بلوچستان، تهران، نشر معین.
- ۱۰- جیحونی، مصطفی (۱۳۸۰)، شاهنامه فردوسی، کتاب صفر، اصفهان، انتشارات شاهنامه‌پژوهی.
- ۱۱- خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۶۲)، «گردشی در گرشاسب‌نامه»، ایران‌نامه، شماره‌های ۳-۵.
- ۱۲- خلف‌تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۲)، برهان قاطع، به کوشش محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۱۳- خوسفی، ابن‌حسام (۱۳۸۲)، تازیان‌نامه پارسی، به کوشش حمیدالله مرادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۴- دبیرسیاقی، سید محمد (۱۳۸۴)، زندگی‌نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه، تهران، نشر قطره.

- ۱۵- راجی کرمانی، بمان‌علی (۱۳۸۳)، حمله حیدری، تصحیح یحیی طالبیان- محمود مدبری، کرمان، انتشارات دانشگاه باهنر.
- ۱۶- رستگارفسایی، منصور (۱۳۸۸)، فرهنگ نام‌های شاهنامه، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۷- رستم‌نامه (۱۳۸۷)، به کوشش سجاد آیدنلو، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- ۱۸- ریاحی، محمدامین (۱۳۸۸)، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۷)، فردوسی، تهران، انتشارات طرح نو.
- ۲۰- زرین‌قبا‌نامه (۱۳۹۳)، تصحیح سجاد آیدنلو، تهران، نشر سخن.
- ۲۱- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹)، نامورنامه، تهران، نشر سخن.
- ۲۲- سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله (۱۳۸۹)، بوستان سعدی، به کوشش منوچهر دانش- پزوه، تهران، انتشارات هیرمند.
- ۲۳- شارب، رلف نارمن (۱۳۸۴)، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، تهران، نشر پازینه.
- ۲۴- شاهنامه کردی (۱۳۸۹)، تصحیح ایرج بهرامی، جلد دوم و سوم، تهران، نشر آنا.
- ۲۵- شاهنامه لکی (۱۳۸۴)، به اهتمام حمید ایزدپناه، تهران، نشر اساطیر.
- ۲۶- صاحب‌شبانکاره‌ای (۱۳۸۹)، دفتر دلگشا، تصحیح غلام‌حسین مهرابی و پروانه کیانی، شیراز، انتشارات آوند اندیشه.
- ۲۷- صبوری، ناصر- ظهیر (۱۳۸۶)، شجرة الملوک، تصحیح منصور صفت‌گل، تهران، انتشارات میراث مکتوب.
- ۲۸- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۵۲)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۹- طومار نقالی شاهنامه (۱۳۹۱)، ویرایش سجاد آیدنلو، تهران، نشر به‌نگار.
- ۳۰- عطایی، برزنامه جدید، نسخه آنکتیل دوپرون، به شماره R.9.804.

۳۱- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

۳۲- فرنیغ دادگی (۱۳۸۰)، بندهش، گزارش مهرداد بهار، تهران، انتشارات توس.

۳۳- مرتضوی، منوچهر (۱۳۸۵)، فردوسی و شاهنامه، تهران، انتشارات توس.

۳۴- مول، ژول (۱۳۴۵)، دیباچه شاهنامه، ترجمه جهانگیر افکاری، تهران، انتشارات سازمان کتاب‌های جیبی.

۳۵- مینوی، مجتبی (۱۳۸۵)، فردوسی و شعر او، تهران، نشر معین.

۳۶- نفیسی، سعید (۱۳۶۳)، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، تهران، نشر فروغی.

۳۷- نلدکه، تئودور (۱۳۸۴)، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران، نشر نگاه.

۳۸- نوری اژدری (۱۳۸۱)، غازان‌نامه، تصحیح محمود مدبری، تهران، نشر بنیاد موقوفات محمود افشار.

۳۹- هاتفی خرجردی (۱۳۸۷)، شاهنامه هاتفی خرجردی، حماسه فتوحات شاه اسماعیل صفوی، تصحیح سیدعلی آل‌داوود، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۴۰- هادی‌زاده، رسول (۱۹۶۵)، «دفتر دلگشا»، مقدمه، مسکو، انتشارات فرهنگستان علوم اتحاد شوروی.

ب) مقالات:

۱- امیدسالار، محمود (۱۳۸۸)، «زال»، دانش‌نامه زبان و ادب فارسی، ج ۳، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۴۸۵-۴۸۲.

۲- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۷)، «آشناترین شاعر ادب فارسی با شاهنامه»، ادب پژوهی، شماره ۶، صص ۱۶۱-۱۳۳.

۳- ----- (۱۳۸۶)، الف، «بررسی سه بیت از داستان رستم و اسفندیار»، پژوهش‌های ادبی، سال پنجم، شماره ۱۸، زمستان، صص ۳۲-۹.

- ۴- آیدنلو، سجّاد (۱۳۸۳)، الف، «بررسی فرامرزنامه»، نامه پارسی، تهران، سال نهم، شماره دوم، صص ۱۹۸ - ۱۷۶.
- ۵- ----- (۱۳۸۶)، الف، «شاهنامه‌ای‌ترین شعر غنایی»، پیک نور، شماره ۳، صص ۱۹-۱۲.
- ۶- آیدنلو، سجّاد (۱۳۸۷)، الف، «فردوسی و شاهنامه در منظومه‌های دینی و تاریخی پس از او (ذیلی بر سرچشمه‌های فردوسی شناسی)»، گوهر گویا، اصفهان، شماره ۸، صص ۴۳-۷۴.
- ۷- ----- (۱۳۸۵)، «نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان با شاهنامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال دوم، شماره ۱، صص ۱۴۱-۱۱۱.
- ۸- ----- (۱۳۸۳)، ب، «نکته‌هایی درباره تلمیحات شاهنامه‌ای خاقانی»، پژوهش‌های ادبی، شماره ۴، صص ۳۶-۷.
- ۹- ----- (۱۳۹۰)، ب، «ویژگی روایات و طومارهای نقالی»، بوستان ادب، سال ۳، شماره ۱، صص ۲۸-۱.
- ۱۰- اکبری مفاخر، آرش (۱۳۹۰)، «کریمان کیست؟»، جستارهای ادبی، سال چهل و چهارم، شماره ۱۷۴، صص ۳۷-۱۵.
- ۱۱- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۵۷)، الف، «آشنایی با شبانکارگان، معرفی و تحلیل دفتر دلگشا»، هنر و مردم، شماره ۱۸۸، صص ۵۷-۵۴.
- ۱۲- ----- (۱۳۵۷)، ب، «آشنایی با شبانکارگان، معرفی و تحلیل دفتر دلگشا»، هنر و مردم، شماره ۱۹۲-۱۹۱، صص ۸۰-۷۲.
- ۱۳- ----- (۱۳۵۷)، ج، «آشنایی با شبانکارگان، معرفی و تحلیل دفتر دلگشا»، هنر و مردم، شماره ۱۹۳، صص ۲۱-۱۸.
- ۱۴- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۴)، «شاهنامه لکی»، ایران شناسی، سال ۱۷، صص ۷۹۹-۷۹۵.

- ۱۵- خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲)، الف، «معرفی قطعات الحاقی شاهنامه»، گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز، صص ۱۷۰-۱۲۷.
- ۱۶- ----- (۱۳۷۲)، ب، «معرفی سه قطعه الحاقی شاهنامه»، گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز، صص ۴۳۸-۴۲۱.
- ۱۷- ----- (۱۳۷۲)، ج، «یکی داستان است پر آب چشم»، گل رنج‌های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر مرکز، صص ۹۸-۵۳.
- ۱۸- ----- (۱۳۸۶)، «اهمیت شاهنامه فردوسی»، سخن‌های دیرینه، تهران، نشر افکار، صص ۱۱۰-۹۷.
- ۱۹- ----- (۱۳۸۸)، «درفش پهلوانان و شاهان»، دانش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، جلد سوم، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، صص ۷۶۲-۷۶۱.
- ۲۰- ----- (۱۳۹۱)، «فردوسی»، دانش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، جلد چهارم، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، انتشارات فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی، صص ۸۳۰-۸۱۶.
- ۲۱- دوستخواه، جلیل (۱۳۸۰)، «پشتوانه‌های شاهنامه: خاستگاه‌های دوگانه و دیدگاه‌های دوگونه»، حماسه ایرانی یادمانی از فراسوی هزاره‌ها، تهران، نشر آگه، صص ۶۱-۴۳.
- ۲۲- رجب‌زاده، هاشم (۱۳۷۴)، «نگاهی به شاهنامه‌شناسی در ژاپن و برگردان‌های ژاپنی شاهنامه»، نمیرم از این پس که من زنده‌ام، به کوشش غلام‌رضا ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۳۸۴-۳۶۷.
- ۲۳- رویانی، وحید (۱۳۹۰)، «بررسی تأثیر شاهنامه بر سام‌نامه»، گوهر گویا، سال پنجم، شماره ۲، صص ۱۶۴-۱۳۷.

- ۲۴- سه‌سرامی، کلیم (۱۳۷۴)، «معرفی احوال فردوسی و ترجمه‌های شاهنامه به زبان بنگال»، نمیرم از این‌پس که من زنده‌ام، به کوشش غلام‌رضا ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۱۰۹-۱۰۵.
- ۲۵- سیمیدچیوا، مارتا (۱۳۷۴)، «رخش در دامنه کوه بالکان یا معرفی آثار فردوسی در بلغارستان»، نمیرم از این‌پس که من زنده‌ام، به کوشش غلام‌رضا ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۱۱۵-۱۱۱.
- ۲۶- صادقی محسن‌آباد، هاشم و محمدجعفر یاحقی (۱۳۹۰)، «تأثیر پذیری ملک الشعراء بهار از فردوسی»، بوستان ادب، سال چهارم، شماره ۴، صص ۸۶-۶۵.
- ۲۷- عابدی، سید امیرحسین (۱۳۷۴)، «شاهنامه و هند»، نمیرم از این‌پس که من زنده‌ام، به کوشش غلام‌رضا ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۶۸۵-۶۷۷.
- ۲۸- غفوری، رضا (۱۳۹۲)، «سیمای تهمینه در روایت‌های حماسی ایران»، شعر-پژوهی، سال پنجم، شماره سوم، صص ۱۶۶-۱۴۵.
- ۲۹- قانع، عباس (۱۳۷۴)، «نقوش و تصاویر شاهنامه‌ای در طول زمان»، نمیرم از این‌پس که من زنده‌ام، به کوشش غلام‌رضا ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۷۹۱-۷۸۷.
- ۳۰- کورویانگی، ت (۱۳۷۴)، «شاهنامه‌شناسی در ژاپن»، نمیرم از این‌پس که من زنده‌ام، به کوشش غلام‌رضا ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۶۷-۶۳.
- ۳۱- قبادی، حسین‌علی و علی نوری (۱۳۸۶)، «تأثیر شاهنامه فردوسی بر ادبیات عیاری»، زبان و ادب فارسی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، شماره ۲۰۱، صص ۹۳-۶۳.
- ۳۲- محمدی‌افشار، هوشنگ (۱۳۸۹)، «بازتاب حماسه ملی در شعر مسعود سعد»، مطالعات ایرانی، سال نهم، شماره ۱۷، صص ۱۸۱-۱۵۷.

- ۳۳- محمدخان، مهرنور (۱۳۷۴)، «نمونه‌ای از نفوذ فردوسی در شبه قاره هند و پاکستان»، نمیرم از این‌پس که من زنده‌ام، به کوشش غلام‌رضا ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۶۶۱-۶۴۷.
- ۳۴- مشتاق‌مهر، رحمان و سجّاد آیدنلو (۱۳۸۶)، «یادداشت‌هایی درباره نکات و اشارات شاهنامه‌ای دیوان ناصر خسرو»، مطالعات ایرانی، سال ششم، شماره ۱۱، صص ۲۱۸-۱۹۵.
- ۳۵- نحوی، اکبر (۱۳۸۰)، «ناگفته‌هایی درباره برزنامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال سی و چهارم، شماره ۱ و ۲، صص ۳۸۸-۳۷۱.
- ۳۶- ----- و رضا غفوری (۱۳۹۰)، «ده دیو از فارسی میانه تا منظومه فرامرنامه»، بوستان ادب، سال سوم، شماره چهارم، صص ۱۸۶-۱۶۷.
- ۳۷- نصر اصفهانی، علی‌محمد (۱۳۸۱)، «تصرف شبانکاره به وسیله مغولان»، رشد آموزش تاریخ، سال چهارم، شماره ۱۰، صص ۴۷-۴۴.
- ۳۸- نفیسی، سعید (۱۳۳۹)، «دفتر دلگشای»، راهنمای کتاب، شماره ۵، صص ۶۵۵-۶۵۴.
- ۳۹- نوشاهی، گوهر (۱۳۷۴)، «دو نقش مهم در ترجمه شاهنامه به زبان اردو»، نمیرم از این‌پس که من زنده‌ام، به کوشش غلام‌رضا ستوده، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۶۰۳-۵۹۷.
- ۴۰- واعظ‌زاده، عباس و محمدجعفر یاحقی (۱۳۹۲)، «بررسی تأثیر شاهنامه در امثال فارسی بر پایه امثال و حکم دهخدا»، جستارهای ادبی، سال چهل و ششم، شماره ۱۸۱، صص ۲۸-۱.
- ۴۱- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۸)، الف، «ذیل سرچشمه‌ها»، از پاژ تا دروازه رزان، تهران، نشر سخن، صص ۲۷۳-۲۵۹.
- ۴۲- ----- (۱۳۸۸)، ب، «نفوذ شاهنامه در دنیای مناقب»، از پاژ تا دروازه رزان، تهران، نشر سخن، صص ۱۲۲-۱۰۱.